

## ذره بین

### یک ادعای گزاف!

بررسی ویدئویی مشکوک که در فضای مجازی پخش شد



ساعاتی پس از شهادت سید حسن نصرالله، ویدئویی از یکی از اعضای سابق گروهک تروریستی منافقین در شبکه‌های اجتماعی پخش شده است که در طی آن شخصی بانام محمدعلی الحسینی ادعاهایی را علیه مقاومت به‌ویژه مقامات ایران بیان می‌کند. او در این ویدئو ادعا می‌کند که ایران با رژیم صهیونیستی معامله کرده است! به گزارش مشرق، این ادعاها در رسانه‌های نزدیک به خاندان سعودی با هدف اثرگذاری روی افکار عمومی و پمپاژ شدید خبری و نیز ایجاد اختلاف میان مردم منطقه پخش شده است. در بخشی از این ویدئو این فرد معلوم‌الحال ادعا کرده است که رژیم صهیونیستی با پالسی از داخل باعث شهادت رهبر مقاومت در لبنان شده است. اما در قبال این ادعا باید دید فردی که چنین ادعایی می‌کند کیست؟ محمدعلی الحسینی، روحانی اهل لبنان که تبعه عربستان سعودی نیز هست، دبیر کل کنونی تشکیلاتی موسوم به شورای عربی اسلامی است. الحسینی در ابتدای جوانی همچون عمده شیعیان جنوب لبنان به سازمان سیاسی - نظامی حزب‌الله علاقه‌مند شده و به عضویت آن درمی‌آید. اما با گذشت مدت زمانی کوتاه، او با خروج از حزب‌الله مباردت به تأسیس سازمانی جدید تحت عنوان «المقاومة الاسلامیه عربی» می‌کند؛ سازمانی که نه تنها با خط حزب‌الله همسو نبوده بلکه در جهت مخالف با مقاومت فعالیت می‌کند. الحسینی در سال ۲۰۱۱ توسط دستگاه‌های امنیتی لبنان و به اتهام جاسوسی برای رژیم صهیونیستی بازداشت شد. وی پس از این ماجرا و آزادی، جذب گروهک تروریستی منافقین شده و مدتی نیز در کمپ تروریستی اشرف ۳ زندگی کرده است. مواضع عجیب الحسینی به حدی بود که مدتی بعد از منافقین جدا شد اما به علت هزینه‌های سنگین زندگی، دوباره جذب این گروهک تروریستی شده و در واحد اطلاعات زیر نظر مهدی ابریشمی فعالیت می‌کند.

پس از شهادت دبیر کل مقاومت لبنان شهید سید حسن نصرالله، تحرکات کانون‌های منافقین به طرز قابل توجهی افزایش یافت و در حال حاضر یکی از مأموریت‌های مهم منافقین «تغییر ذائقه مخاطب فارسی‌زبان» است. پیش از این یک افسر اطلاعاتی مستقر در سفارت رژیم صهیونیستی در کشور آلبانی، با حضور مخفیانه در مقرر گروهک منافقین در این کشور با کادر ستاد اجتماعی و ستاد اطلاعات منافقین در حضور عباس داوری، زهرا مریمی، مرگان پارسانی و مهدی ابریشمی دیدار و گفت‌وگو کرد. خروجی این جلسه هماهنگی برای تغییر جو رسانه‌ای در داخل ایران و نیز منطقه بود. الحسینی هم که کارشناس ثابت سیمای آزادی - شبکه تلویزیونی گروهک منافقین - است، به همین جو دامن می‌زند.

## دریچه

### اسرائیل: ضعیف‌تر از تار عنکبوت



خبرگزاری آمریکایی آسوشیتدپرس نوشته سید حسن نصرالله طی حدود سه دهه رهبری‌اش بر حزب‌الله، این سازمان را به یکی از قدرتمندترین گروه‌های شبه‌نظامی در خاورمیانه تبدیل کرد. این خبرگزاری آورده نصرالله ۶۴ ساله، استراتژیست زیرکی بود که هواداران شیعه حزب‌الله در لبنان او را می‌پرستیدند و میلیون‌ها نفر دیگر در سراسر جهان عرب و جهان اسلام او را ستایش می‌کردند. این خبرگزاری نوشته: «اگرچه این سخنران آتشین در آمریکا و بخش اعظم غرب به عنوان یک افراط‌گرا تلقی می‌شد، اما در عین حال، نسبت به شبه‌نظامیانی که پس از تأسیس حزب‌الله در سال ۱۹۸۲ بر آن مسلط شده بودند، فردی عمل‌گرا به شمار می‌رفت. نصرالله طی سخنرانی‌هایش پس از آغاز جنگ غزه، دائماً تأکید می‌کرد تا زمانی که آتش بس در غزه برقرار نشود، حزب‌الله دست از حملاتش علیه اسرائیل برندخواهد داشت. پس از تصمیم نصرالله برای انجام عملیات در دفاع از حماس، محبوبیت حزب‌الله نزد اعراب به‌شدت افزایش پیدا کرد.» آسوشیتدپرس همچنین توضیح داده که تصویر سید حسن نصرالله با عینک و ریش بلند خاکستری، مانند بسیاری از مردان مذهبی شیعه، هیچ شباهتی به یک فرمانده شبه‌نظامی با هزاران نیروی تحت امر به‌شدت مسلح، آموزش دیده و جنگ دیده نداشت و آورده: «معمولاً در سخنرانی‌هایش مکت می‌کرد؛ لطیفه تعریف می‌کرد؛ یا جمله‌ای به لهجه‌ی محلی می‌گفت. یک بار در پاسخ به خبرنگاری که طی یک مصاحبه تلویزیونی درباره درآمد ماهیانه‌اش پرسیده بود، گفت درآمدش حدود ۱۳۰۰ دلار در ماه است.» باید توجه داشت پس از پایان جنگ داخلی در لبنان، حزب‌الله، تحت رهبری نصرالله، کم‌کم یک شبکه‌رفاه اجتماعی پیچیده تشکیل داد؛ از جمله اقدام به ساخت مدرسه، درمانگاه و مسکن، در بخش‌های فقیرنشین و عمدتاً شیعه‌ی لبنان کرد. پس از عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰، دبیرکل حزب‌الله طی سخنرانی مشهوری گفت: «اسرائیل سلاح هسته‌ای و قوی‌ترین نیروی هوایی در منطقه را دارد، اما در حقیقت، از تار عنکبوت هم ضعیف‌تر است.» (منبع/ مشرق)

# آنچه دشمن فکرش را نمی‌کرد...

← خاطراتی از شهید حاج قاسم سلیمانی درباره روزهای مقاومت لبنان به همراه شهید سید حسن نصرالله

📄 **شهروند** | شهادت سید حسن نصرالله، سید مقاومت لبنان، برای تمام ما دردناک بود. به‌ویژه به خاطر همراهی شهید حاج قاسم سلیمانی با این سید بزرگوار که شاید ما را به یاد روزهای ترور ناجوانمردانه حاج قاسم هم بیندازد. اما اگر نگاهی دوباره به جملات حاج قاسم بیندازیم، خواهیم دید که پیروزی‌ها گاهی از دل ناامیدی‌ها بیرون آمده‌اند. در واقع در همان لحظاتی که شما احساس می‌کنید، برتری نظامی دشمن است، یار و یآوری چون خداوند می‌باید که هیچ‌کس را یاری مقابله با او نیست. آنچه در ادامه می‌خوانید به همین منظور انتخاب شده است؛ بخش‌هایی از خاطرات شهید حاج قاسم سلیمانی در روزهایی که رژیم صهیونیستی از هر نظر، برتری نظامی داشت اما در نهایت، مغلوب شد و جنگ ۳۳ روزه، به رسوایی این رژیم منحوس رسید. شهید سلیمانی در این بخش از آن سال‌ها یاد می‌کند و مرور خاطراتش می‌تواند برای هر کسی که ذره‌ای یأس به دل خود راه داده، امیدبخش باشد. این خاطرات از کتاب «قاف» (برش‌هایی از خاطرات سردار شهید حاج قاسم سلیمانی) انتخاب شده است.

### حسن کردم خطری جدی سید را تهدید می‌کند...

حزب‌الله یک اتاق عملیات در قلب ضاحیه داشت که به‌طور مدام ساختمان‌های مجاور آن بمباران و منهدم می‌شدند. هر شب دوسه ساختمان بزرگ دوازده‌سپرده طبقه نقش بر زمین می‌شد. این اتاق، اتاق عملیات زیرزمینی نبود بلکه یک اتاق عملیات معمولی بود. اما بعضی از تجهیزات، اتصالات و ارتباطات در آن پیش‌بینی شده بود. یک شب در اتاق عملیات بودیم و تقریباً همه مسئولان اداره جنگ حضور داشتند. حدود ساعت ۱۱ شب بود. ساختمان‌های اطراف‌مان را منهدم کردند. احساس کردم خطری جدی نسبت به سید وجود دارد. من و عماد (مغنیه) با هم مشورت کردیم و تصمیم گرفتیم سید را از اتاق عملیات خارج کنیم. سید به‌سختی پذیرفت.

### حتی از یک موتورسیکلت هم نمی‌گذشتند...

نمی‌توانستیم او را از ضاحیه خارج کنیم. فقط می‌توانستیم او را از ساختمانی که فکر می‌کردیم دشمن ممکن است به‌دلیل تردد زیاد به آن حساس شده باشد، به جای دیگری منتقل کنیم. هواپیماهای ام‌کا یعنی هواپیماهای بدون سرنشین اسرائیل، سه تا سه تا، روی آسمان ضاحیه پرواز می‌کردند. به‌همه‌رفت و آمده‌ها کنترل داشتند. حتی از یک موتورسیکلت هم نمی‌گذشتند و آن‌را می‌زدند.

### شب ضاحیه: سوت و کور بود...

ساعت ۱۲ شب ضاحیه سوت و کور بود. انگار در قلب شهر که مرکز اصلی حزب‌الله بود، هیچ‌کس زندگی نمی‌کرد. تصمیم گرفتیم به ساختمان دیگری برویم. فاصله زیادی نبود. به محض اینکه وارد آن ساختمان شدیم، بمباران مهیبی زمین‌را لرزاند. ساختمانی که چند دقیقه قبل در آن بودیم، با خاک یکسان شده بود. چند دقیقه صبر کردیم. خیال‌مان راحت بود که آنجا خط‌امن داریم. ارتباط سید و عماد با بقیه نیروها نباید لحظه‌ای قطع می‌شد.

### یاد حضرت مسلم افتادم...

انفجار دیگری ساختمان‌را لرزاند. پل کنار ساختمان ما رازده بودند. می‌دانستم که این دو بمباران، انفجار سومی هم دارد. هر لحظه ممکن بود ساختمان ما را هم بزنند. فقط سه نفر بودیم: من و سید و عماد. از آنجا بیرون رفتیم تا یک محل مناسب پیدا کنیم. ضاحیه در تاریکی و سکوت کامل فرو رفته بود. فقط صدای هواپیماهای رژیم صهیونیستی بالای سر شهر شنیده می‌شد. زیر یک درخت نشستیم. عماد گفت: «شما همینجا بنشینید تا از دید آن‌ها محفوظ بمانید. من دنبال ماشین می‌روم.» اگرچه هر سه می‌دانستیم که زیر درخت محفوظ نمی‌ماندیم. چون دوربین هواپیمای ام‌کا، حرارت بدن انسان را از حرارت دیگر اشیاء تشخیص می‌داد. به چهره مصمم سید حسن چشم دوختم. از تنهایی و مظلومیتش یاد حضرت مسلم افتادم. رهبر شیعیان لبنان در آن لحظات چقدر تنها بود.

### وقتی هواپیمای دشمن را فریب دادیم

عماد خیلی زود برگشت. سوار ماشین شدیم. هواپیما ماشین‌را دیده بود و دوری مامتمركز بود. اطلاعات دوربینش را مستقیم به تل‌آویو منتقل می‌کرد و آن‌ها این‌صحنه‌را در اتاق عملیات‌شان می‌دیدند. عماد پشت فرمان بود و تلاش می‌کرد مسیری را انتخاب کند که هواپیما ما را گم کند. چند دقیقه بعد عماد روی مسیر زیرزمینی شد و از دید هواپیمان پنهان شدیم. جلوتر، خودروی دیگری منتظر ما بود. به این ترتیب توانستیم دشمن را فریب بدهیم. ساعت دو نیمه شب، به اتاق عملیات‌بعدی رسیدیم.

### چیزی که دشمن فکرش را نمی‌کرد

برای رسیدن به جنوب لبنان یک مسیر اصلی وجود داشت. این راه از حاشیه دریای مدیترانه عبور می‌کرد. به صیدا و صور و نهایتاً به خطوط مقدم جنوبی می‌رسید. در همه جنگ‌ها، ناوچه‌های رژیم صهیونیستی در دریا مستقر می‌شدند و باتوپ‌های دقیق خود، این جاده را می‌بستند. در این جنگ هم هفته اول همین کار را انجام دادند. چیزی که دشمن فکرش را نمی‌کرد و حزب‌الله او را غافلگیر کرد، موشک‌های دریایی بود.

### از نظر نظامی برتر بودند...

آن روز قرار بود برای اولین بار موشک دریایی مورد آزمایش قرار بگیرد. قبل از آن، همه موشک‌ها مخفی بودند و امکان آزمایش کردن وجود نداشت. عملیات سختی بود. باید موشک از مخفیگاهش خارج می‌شد و با ماشینی که حامل آن بود، به نقطه پرتاب می‌آمد ولی



آنجا دید داشت. سه چهار ناوچه اسرائیلی در مقابلش ایستاده بودند. این کار قرار بود زمانی انجام شود که سید می‌خواست صحبت کند. در آن هفته دشمن از نظر نظامی نسبت به ما برتری داشت. ما هنوز کار مهمی غیر از عکس‌العمل موشکی انجام ندهاده بودیم. این اقدام باید صورت می‌گرفت. چندین بار موشک روی سکو آمد تا شلیک شود اما شلیک نشد. سید می‌خواست در صحبت‌های خودش این اتفاق را به عنوان غافلگیری مهم اعلام کند. صحبت‌های سید باید ضبط و بعد منتشر می‌شد. من و عماد هم در اتاق کناری نشستیم بودیم و به صحبت‌هایش گوش می‌کردیم. دیگر به انتها رسیده بودیم اما موشک شلیک نمی‌شد. تا خواست بگویند: «والسلام علیکم ورحمه‌الله». موشک شلیک شد. سرعت موشک، مافوق صوت بود و همان لحظه به ناوچه اصابت کرد.

### ناوچه اسرائیلی، دونیم بشد!

سید در پایان صحبت‌های خود طوری که انگار صحنه را می‌دید گفت الان در مقابل خودتان می‌بینید که ناوچه اسرائیلی در حال سوختن است. این کلام سید با لحظه اصابت موشک هم‌زمان بود. انگار ناگهان به او الهام شد که شلیک موشک با موفقیت اتفاق افتاد. من و عماد در اتاق کناری همدیگر را در آغوش کشیدیم و خدا را شکر کردیم. می‌دانستیم ناوچه‌های اسرائیلی امکانات جمر دارند و می‌توانند موشک را منحرف کنند. می‌دانستیم ضدموشک دارند و زدن موشک برای‌شان ساده بود اما موشک، ناوچه را به دونیم کرد. این اتفاق ما را به‌طور کامل از نیروی دریایی اسرائیل خلاص کرد. نیرویی که دیگر تا پایان جنگ دیده‌نشد و باید موشک، از صحنه بیرون رفت.

### شبیبه به ضربه مولا علی(ع)

این اتفاق شبیه به ضربه امیرالمؤمنین در جنگ خندق بود. هنگامی که عمر بن عبدود را به زمین زدند. همان‌طور که پیامبر فرمودند این ضربه اسلام را نجات داد. شلیک همان یک موشک باعث از بین رفتن نیروی دریایی اسرائیل تا پایان جنگ شد. این اتفاق ارزش بسیار زیادی در اقتدار حزب‌الله لبنان داشت.

### فریاد «الله اکبر» مردم لبنان

اینکه نیروی دریایی رژیم صهیونیستی تنها با اصابت یک موشک از صحنه خارج شود، قابل تحلیل است. در اینجا بحث توان رژیم صهیونیستی است. معلوم می‌شود که این رژیم هر تعداد ناوچه داشته باشد، این بار با یک موشک، بار دیگر با دو موشک و سه موشک، به‌طور کامل از میدان خارج خواهد شد. ممکن است در زمان دیگری در برد ۳۰۰ کیلومتر از میدان خارج شود. این اتفاق، یک معجزه بود و پیروزی بسیاری بزرگی برای

### عامل حقایق مادر جنگ چه بود؟

من همیشه می‌گویم از عوامل برحق بودن خودمان در جنگ تحمیلی ۸ ساله، آن روحیاتی بود که از زمینگان بروز می‌کرد که بیشتر شباهت داشت به یک حالت سیر و سلوک؛ به برداشتن حجاب‌ها، سخنانی می‌گفتند و برای حجاب‌ها، وای بردها. در زمان جنگ ایران و عراق، یک سال و نیم قبل از عملیات کربلای پنج، در شلمچه بودیم و می‌خواستیم عملیات کنیم. برای اینکه دشمن متوجه حضور ما نشود، نیروهای اطلاعات عملیات را در منطقه مستقر کرده بودیم. مقابل ما آب بود و آن روز دو نفر از بچه‌ها به نام حسین صادقی و اکبر موسایی پور برای شناسایی مواضع دشمن به آب زدند.

### ماجرای آن دانش‌آموز عارف

برادری داشتیم به اسم حسین که خیلی عارف مسلک بود. دانش‌آموز بود اما در عرفان عملی کم مثل او پیدا می‌شد. به درجه‌ای رسیده بود که بعضی از اولیا و بزرگان عرفان بعد از هفتاد هشتاد سال می‌رسیدند. اهواز بودم که با بی‌سیم با من تماس گرفت و گفت: «بیا اینجا». کنج‌کاو شدم که ببینم ماجرا چیست و رفتم. حسین گفت: «اکبر موسایی پور و صادقی برنگشتند.» خیلی ناراحت شدم. گفتیم: «ما هنوز عملیات را شروع نکرده‌ایم، دشمن از ما اسیر گرفت و این عملیات لو رفت.» این حرف‌را با اعصاب‌ناپت گفتم.

### ما شهید شده‌ایم...

یک روز منتظر ماندم ببینم بچه‌ها برمی‌گردند یا نه. وقتی خبری نشد مجبور شدم بروم و به جبهه‌های دیگر سر بزنم. دو روز بعد حسین با من تماس گرفت و گفت: «بیا». من هم رفتم. حسین گفت: «فردا اکبر موسایی پور برمی‌گردد و روز بعدش صادقی.» با تعجب پرسیدم: «حسین! چه می‌گویی؟» گفت: «شما فقط بمانید اینجا!» من ماندم. روز بعد همان‌طور که حسین گفته بود، اکبر موسایی پور را روی آب پیدا کردیم و فردای آن روز، صادقی را. از حسین پرسیدم: «ما چرا چه بود؟ از کجا دانستی آن‌ها برمی‌گردند؟» گفت: «دیشب اکبر موسایی پور را خواب دیدم. به من گفت حسین! ما اسیر نشدیم، شهید شدیم. من فردا این ساعت برمی‌گردم و صادقی روز بعد.» حسین هم بعدها شهید شد.